

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتان

فرستنده: گروه پروسه
نویسنده: شارون اسمیت
برگردان از: نیما کوشیار
۲۳ اپریل ۲۰۱۴

فمینیسم سیاه و اینترسکشنالیتی (نظریه تلاقی)

۲

بازتولید اسطوره متجاوز سیاهپوست

نژادپرستی تنها در جناح محافظه‌کار جنبش زنان وجود ندارد. سوزان برونمیلر (*Susan Brownmiller*) نویسنده کتاب خلاف اراده ما: مرد، زن و تجاوز که در سال ۱۹۷۵ به چاپ رسید ریشه ستم بر زن را در خام‌ترین شکل خود یعنی شرایط بیولوژیکال توصیف می‌کند و آن را بر پایه توانایی فیزیکی مرد برای تجاوز می‌داند: «وقتی مردان می‌فهمند می‌توانند تجاوز کنند، این کار را می‌کنند... کشف مردها، این‌که می‌توانند از آلت جنسی خود به عنوان سلاحی برای تولید ترس استفاده کنند یکی از مهم‌ترین کشف‌های دوره ماقبل تاریخ در کنار آتش و تیشه است. من معتقدم از دوران ماقبل تاریخ تاکنون تجاوز نقش مهمی داشته‌است». برونمیلر نتیجه می‌گیرد که مردان از تجاوز به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت به زنان استفاده می‌کنند: «مطمناً این یک فرآیند آگاهانه از سوی تمام مردان است که همه زنان را در حالت ترس قرار دهند»^۱.

این چهارچوب نظری که صرفاً بر اساس تفاوت‌های بیولوژیکال زنان و مردان است به برونمیلر اجازه می‌دهد که پیش‌فرض ارتجاعی خود را به نام مبارزه با ستم بر زن توجیه کند. و در گزارش خود در درباره قتل/امیت تیل در ۱۹۵۵ به نتایج نژادپرستانه‌ای می‌رسد. تیل پسر بچه ۱۴ ساله‌ای بود که در تابستان این سال به دیدن خانواده‌اش در جیم کروی می‌سی‌سی‌پی رفته بود. او در یک شوخی نوجوانانه متهم به «جرم» سوت‌زدن برای یک زن سفیدپوست متأهل به نام کارولین برینانت شد. تیل شکنجه شد، سپس با گلوله هدف قرار گرفت و بدن کوچکش را به رودخانه تالاهاتچی انداختند.

با وجود قتل تیل، برونمیلر تیل و قاتلان‌ش را به عنوان کسانی تعریف می‌کند که بر سر تقسیم اعمال قدرت بر زن سفیدپوست می‌جنگیدند. و در این مسأله از کلیشه‌ای استفاده می‌کند که آنجلا دیویس (فعال و محقق سیاهپوست) آن را «احیای اسطوره قدیمی و نژادپرستانه تجاوزگر سیاهپوست» می‌داند^۲.

نوشته‌های برونمیلر دیدگاه او در این مورد را نشان می‌دهد:

¹ Susan Brownmiller, *Against Our Will: Men, Women and Rape* (New York: Ballantine, 1993), 14–15

² Angela Y. Davis, *Women, Race, and Class* (New York: Vintage, 1983), 178

«به ندرت مورد به این مشخصی سراغ داریم که به روشنی چگونگی زمینه‌های ستیز مردان برای دسترسی به یک زن را نشان دهد. چیزی که در فروش‌گاه بریانت اتفاق افتاد را نباید به عنوان یک لاس‌زدن معصومانه ببینیم.../امیت تیل برای نشان دادن این موضوع جلو رفت که او (و استنتاجاً تمام سیاهان) می‌توانند یک زن سفیدپوست را به‌دست بیاورند. و کارولین بریانت نزدیکترین سوژه در دسترس بود. در معنای دقیق دست‌یابی به تمام زنان سفیدپوست زمینه این موضوع است»^۳.

داستان‌نویس، شاعر و فعال قابل احترام، آلیس واکر (Alice Walker) در نقد کتاب نیویورک تایمز در ۱۹۷۵ پاسخ می‌دهد «امیت تیل متجاوز نبود. او حتا مرد نبود. بچهای بود که نمی‌دانست سوت‌زدنش به قیمت جانش تمام می‌شود»^۴. دیویس تناقض‌های اصلی تحلیل برون‌میلر از تجاوز را شرح می‌دهد: «برون‌میلر با طرفداری از زن سیاهپوست بدون نظر گرفتن شرایط حادثه، خود را تسلیم نژادپرستی می‌کند. ناتوانی برون‌میلر در توجه‌دادن زنان سفیدپوست به ضرورت ترکیب مبارزه سرسختانه علیه نژادپرستی و مبارزه ضروری علیه ستم جنسی باعث شده که امروزه نیروهای نژادپرست امتیاز مهمی به‌دست آورند»^۵.

در ۱۹۷۶ نشریه تایمز سوزان برون‌میلر را به عنوان یکی از «زنان سال» انتخاب کرد و کتاب او را با عنوان این‌که «دقیق‌ترین و محرک‌ترین قسمتی از دانش است که از سوی جنبش فمینیسم ظهور کرده است»^۶. اعتراض‌ها نسبت به برون‌میلر درباره نظرگاه مشخصاً نژادپرستانه‌اش از طرف سیاست‌جریان اصلی به‌کلی نادیده گرفته شد. اعتراض‌هایی که از سوی زنان سیاهپوستی مثل دیویس و واکر صورت گرفت.

مبارزه با تبعیض جنسیتی و نژادپرستی در دهه ۷۰

باید اذعان کرد که تعدادی از زنان رنگین‌پوست که در دهه ۷۰ و ۸۰ به عنوان فمینیست شناخته شده بودند، شدیداً به روی‌کرد فمینیسم جریان اصلی انتقاد داشتند. روی‌کردی که مبارزه با نژادپرستی و دیگر اشکال مختلف ستم را نادیده می‌گرفت. به‌عنوان مثال باربارا اسمیت در سخنرانی خود در ۱۹۷۹ در تقابلی آشکار با زنان سفیدپوست طبقه متوسط و همجنس‌گرایان فمینیست قرار داشت و برای شمول اشکال مختلف ستم در مبارزات زنان به بحث پرداخت:

«دلیل این‌که نژادپرستی موضوعی مربوط به فمینیست‌هاست به آسانی با تعریف ذاتی فمینیسم قابل توضیح است. فمینیسم یک تئوری سیاسی و تلاشی برای رهایی تمام زنان است: زنان رنگین‌پوست، زنان طبقه کارگر، زنان دارای مشکلات جسمی، لژیون‌ها، زنان سال‌خورده و همچنین زنان همجنس‌گرائی که از لحاظ اقتصادی وضعیت ممتازی دارند. هر چیزی جز این نه تنها فمینیسم نیست بلکه صرفاً خودبرتربینی زنان است»^۷.

اما در طی سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ تعدادی از زنان سیاهپوست و دیگر زنان رنگین‌پوست، به علت عدم توجه به رهایی زنان در جنبش‌های ملی و ضدنژادپرستانه، احساس طرد شدن و بیگانگی داشتند. برای نمونه کلکتیو رودخانه کومباهی از کارآزمودگان حزب پلنگ سیاه و دیگر سازمان‌های ضدنژادپرستانه تشکیل شده‌بود. فمینیست‌های سیاهپوست در این زمینه سیاسی سنتی را پایه‌گذاشتند که اولویت ستم بر زنان را نسبت به مسأله نژادپرستی و به عکس آن را رد می‌کرد. این سنت فرض را بر ارتباط بین نژادپرستی و جامعه سرمایه‌داری می‌گذارد و ستراتیژی‌های طبقه متوسط برای آزادی زنان را نفی می‌کند. ستراتیژی‌هایی که مرکزیت مسأله طبقات را در زندگی زنان طبقه کارگر و فقیر نادیده می‌گیرد.

³ Brownmiller, *Against Our Will*, 272

⁴ Alice Walker quoted in D.H. Melhem, *Gwendolyn Brooks: Poetry and the Heroic Voice* (Lexington, Ky.: University Press of Kentucky, 1987), 249.

⁵ Davis, *Women, Race, and Class*, 188–89

⁶ *Ibid.*, 178

⁷ Quoted in Cherríe Moraga and Gloria Anzaldúa, eds., *This Bridge Called my Back: Writings by Radical Women of Color* (New York: Kitchen Table: Women of Color Press, 1983), 61.

زنان سیاهپوستی مثل آنجلا دیویس به تئوری و عمل زنان سفیدپوستی که قادر به تشخیص مرکزیت نژادپرستی نیستند اعتراض می‌کنند. کتاب پیشروی دیویس «زن، نژاد و طبقه» تاریخ زنان سیاهپوست ایالات متحده را با نظرگاهی مارکسیستی از آغاز سیستم برده‌داری تا سرمایه‌داری مدرن بررسی می‌کند. کتاب او به بررسی مسائل مربوط به حقوق بارداری و حقوق مربوط به تجاوز می‌پردازد و به این موضوع می‌پردازد که این مسائل چگونه تجارب عمیقاً متفاوت زنان سفیدپوست و سیاهپوست را نشان می‌دهد. در ادامه به هر کدام از این مسائل می‌پردازیم.

* حقوق مربوط به بارداری و آزارهای مربوط به عقیم‌سازی نژادپرستانه

جریان اصلی فمینیسم در دهه ۶۰ و ۷۰ به مسأله حقوق باروری و پیروزی در موضوع سقط جنین قانونی می‌پردازد در حالی که سیاست‌های نژادپرستانه را که به طور تاریخی بر زنان سیاهپوست اعمال شده، این سیاست از به‌دنیا آوردن و بزرگ کردن هر تعداد بچه که این زنان سیاهپوست می‌خواهند، جلوگیری کرده است.

دیویس استدلال می‌کند که جنبش کنترل تولیدمثل و برنامه عقیم‌سازی نژادپرستانه آن ضرورتاً مسأله حقوق باروری را برای زنان سیاهپوست و دیگر زنان رنگین‌پوست پیچیده‌تر می‌کند. زنانی که تاریخاً هدف آزار و اذیت قرار گرفته‌اند. دیویس راهی را که پیشگام کنترل تولیدمثل قرن بیستم، مارگارت سنجر (*Margare Sanger*) پیش گرفته، نشان می‌دهد. کسی که در روزهای ابتدائی فعالیتش سوسیالیست بود و به سوی جنبش اصلاح نژادی تغییر رویه داد. این جنبش آشکارا رویکردی شعاری‌گونه و نژادپرستانه در مورد کنترل جمعیت داشت: «آدم‌های مناسب: کودکان بیش‌تر، آدم‌های نامناسب: کودکان کم‌تر».

بر اساس نظر طرفداران اصلاح نژادی، این آدم‌های «نامناسب» برای زائیدن کودکان شامل ناتوان‌های جسمی و فزیک، زندانی‌ها و فقیرهای غیر سفیدپوست بود. همان‌طور که دیویس اشاره می‌کند «از ۱۹۳۲ انجمن اصلاح نژادی می‌توانست افتخار کند که حداقل ۲۶ ایالت قانون عقیم‌سازی را اجباری کرده‌اند و هزاران آدم (نامناسب) برای جلوگیری از تولیدمثل جراحی شده‌اند».

در راه‌اندازی «پروژه سیاهپوستان» در ۱۹۳۹ انجمن کنترل تولید مثل سنجر استدلال کرد که: «جمعیت سیاهپوستان، به طور عمده در جنوب کشور، سهل‌انگاران و فاجعه‌بار تربیت می‌شوند». سنجر در نامه‌ای شخصی و محرمانه می‌گوید «ما نمی‌خواهیم کلمه‌ای مبنی بر این‌که قصد داریم جمعیت سیاهپوست را از بین ببریم بشنویم ولی اگر این اتفاق از سوی اعضای سرکش اتفاق افتاد وزیر خوب کسیست که این ایده را تصحیح کند».^۸

سیاست‌های نژادپرستانه کنترل جمعیت قسمت بزرگی از زنان سیاهپوست، لاتین و بومیان امریکائی را که خواست و اراده آن‌ها را ندارند، عقیم‌سازی می‌کند. در سال ۱۹۷۴ دادگاه ایالت آلاباما دریافت که در این ایالت بین ۱۰۰،۰۰۰ تا ۱۵۰،۰۰۰ نوجوان سیاهپوست فقیر هر سال عقیم‌سازی شده‌اند.

در دهه ۶۰ و ۷۰ شاهد یک اپیدمی عقیم‌سازی و دیگر اشکال تهدید و اجبار بودیم که زنان سیاهپوست، بومیان امریکا و زنان لاتین تبار را هدف قرار داده‌بود و در کنار آن نیز خیزش تندی را علیه این بدرفتاری‌ها مشاهده کردیم. مطالعات دهه ۷۰ نشان می‌دهد که ۲۵ درصد از زنان بومی امریکا عقیم‌سازی شده‌اند و این اتفاق در زنان متأهل سیاهپوست و لاتین‌تبار در مقیاس بزرگتری نسبت به تمام زنان متأهل اتفاق افتاده است. از ۱۹۶۸ در پورتوریکو که هنوز مستعمره امریکا بود یک‌سوم زنان در دوره باروری خود به طور موقت عقیم‌سازی شدند.^۹

^۸ Davis, *Women, Race & Class*, 213–15

^۹ Rickie Solinger, ed., *Abortion Wars: A Half Century of Struggle, 1950–2000* (Berkeley: University of California Press, 1998), 132; Committee for Abortion Rights and Against Sterilization Abuse (CARASA) and Susan E. Davis, ed., *Women Under Attack* (Boston: South End Press, 1988), 28.

با این حال فمینیست‌های جریان اصلی نه تنها مبارزه علیه این موضوع را نفی می‌کنند، بلکه بر این معضلات می‌افزایند. بعضی افراد اهداف کنترل جمعیتی را با تمام مفاهیم نژادپرستانه‌اش به عنوان اهدافی ظاهرن «لیبرال» می‌پذیرند.

به عنوان مثال در سال ۱۹۷۲ زمانی که بومیان امریکا و دیگر زنان رنگین‌پوست علیه سیاست‌های اجباری فرزندخواندگی که جوامع آنان را هدف قرار داده بود به مبارزه برخاستند، خانم مگ‌زین از مفسران عمدتاً سفیدپوست و طبقه متوسطی سؤال می‌کند: «شما چه کار می‌کنید وقتی شهروند وظیفه‌شناسی هستید، به انفجار جمعیت و مسائل محیط زیستی اهمیت می‌دهید، عاشق بچه‌هائید و می‌خواهید ببینید فرزند خودتان چه شکلی خواهد بود و می‌خواهید بیشتر از یک بچه داشته باشید؟» این خانم یک راه‌حل پیش‌نهاد می‌کند: «یکی به‌دنیا بیاورید و یکی به فرزندخواندگی بگیرید»^{۱۰}. بچه‌هائی که برای فرزندخواندگی پیش‌نهاد می‌شوند عمدتاً بومی امریکا، سیاه‌پوست، لاتین و آسیائی هستند. مطمئن باشید قانونی شدن سقط جنین که در دادگاه عالی در ۱۹۷۳ بر اساس تصمیم معروف به (Roe V. Wade) گرفته شد، اهمیت بالائی در میان زنان داشت و نتیجه مستقیم مبارزات مردمی بود. به دلیل عواقب اقتصادی و اجتماعی ناشی از نژادپرستی زندگی زنان سیاه‌پوست، لاتین‌تبار و دیگر زنان رنگین‌پوست در زمان غیرقانونی بودن سقط جنین در خطر بیشتری قرار داشت. قبل از این که در ۱۹۷۰ سقط جنین در نیویورک قانونی شود، سیاه‌پوستان ۵۰ درصد زانی بودند که بر اثر سقط جنین غیرقانونی جان می‌باختند و این عدد در مورد پورتوریکوئی‌ها ۴۴ درصد بود^{۱۱}.

قانونی شدن سقط جنین در ۱۹۷۳ غالباً به عنوان مهم‌ترین موفقیت جنبش مدرن زنان در نظر گرفته می‌شود. این پیروزی در پایان آن دهه با پیروزی دیگری همراه شد که اگرچه کمتر مورد توجه قرار گرفت اما به همان اندازه مهم بود و آن پیروزی مبارزات علیه ستم عقیم‌سازی بود. این پیروزی نتیجه مبارزاتی مردمی بود که در درجه اول توسط زنان رنگین‌پوست راه‌اندازی شده بود. نهایتاً در ۱۹۷۸ دولت‌مردان فدرال با ایجاد قوانینی تعدیلی برای عقیم‌سازی به مطالبات فعالان سیاه‌پوست، بومی و لاتین اذعان کردند. این قانون شامل یک مدت زمان انتظار ضروری و فرم‌های اجازه‌نامه‌ای می‌شد که زنان به زبانی که به آن سخن می‌گویند موافقت‌شان را با عقیم‌سازی اعلام می‌کنند^{۱۲}.

دیویس اشاره می‌کند که زنان رنگین‌پوست «خیلی بیشتر از خواهران سفیدپوست‌شان با چاقوی زمخت و کشنده سقط جنین‌کنندگان بی‌عرضه آشنائی دارند. کسانی که در این راه غیرقانونی به دنبال سود می‌گردند»^{۱۳}. این مسأله در کمپین‌های حق سقط جنین غایب است. او نتیجه می‌گیرد که «فعالان حق سقط جنین باید جنبش خود را از اوایل دهه ۷۰ مورد بررسی قرار دهند. اگر این کار را انجام دهند شاید متوجه شوند چرا بسیاری از خواهران سیاه‌پوست‌شان نسبت به انگیزه‌های آنان حالتی همراه با سوءظن دارند»^{۱۴}.

***مؤلفه نژادپرستانه تجاوز**

¹⁰ Quoted in Meg Devlin O'Sullivan, "We Worry About Survival": American Indian Women, Sovereignty, and the Right to Bear and Raise Children in the 1970s," Dissertation, (Chapel Hill: 2007). Available online at www.cdr.lib.unc.edu/indexablecontent?id=uuid:7a462a63-5185-4140-8f3f-ad094b75f04d&ds=DATA_FILE.

¹¹ Guardian (US), April 12, 1989, 7

¹² Jael Silliman, Marlene Gerber Fried, et al., Undivided Rights: Women of Color Organize for Reproductive Justice (Cambridge: South End Press, 2004), 10

¹³ Davis, 204

¹⁴ Ibid., 215

تجاوز یکی از آسیب‌زاترین ابزار ستم بر زن در تمام جهان است. اما تجاوز در ایالت متحده از زمان برده‌داری دارای مؤلفه نژادپرستی است و به عنوان سلاحی کلیدی در حفظ سیستم برای اقتدار سفیدپوستان استفاده می‌شود. دیویس استدلال می‌کند که تجاوز «بعدهی ضروری در روابط اجتماعی بین ارباب و برده است»^{۱۵}.

او تجاوز را «سلاحی برای سلطه، سلاح سرکوب که هدف پنهانش خاموش کردن مقاومت زن برده و در این روند تضعیف روحیه مردان‌شان است»^{۱۶} می‌داند. نهادینه شدن تجاوز بر زن سیاهپوست باعث نجات‌الغای برده‌داری شد و برده‌داری را به فرمی مدرن برد: «تجاوز گروهی که به وسیله کوکلوکس‌کلن (*Ku Klux Klan*) و دیگر سازمان‌های تروریستی بعد از دوره جنگ‌ها تداوم یافت به عنوان سلاحی پنهان علیه جنبش برابری سیاهان استفاده شد»^{۱۷}.

گلوریا جوزف (*Gloria Joseph*)، مارکسیست-فمینیست سیاهپوست، دیدی همه‌جانبه نسبت به تجربه‌های مشترک مردان و زنان سفیدپوست به دست می‌دهد و می‌گوید که در جامعه مدرن «تجربه بردگی سیاهان در ایالات متحده قسمتی طنزآمیز از برابری زن و مرد است. کارگری زن و مردها در مزارع و خانه‌ها به نسبت برابری غیرانسانی و وحشیانه است». او همچنین اضافه می‌کند: «تجاوز به زنان سیاهپوست و بدنام کردن و اخته کردن مردان سیاهپوست به یک اندازه شنیع است. تصویر ساختگی مرد سیاهپوست به عنوان متجاوز همیشه از برابر جدانشدنی‌اش، تصویر زن سیاهپوست به عنوان بی‌بندوبار، قوی‌تر بوده است. تصویر گریه‌های زن سیاهپوست که تحت تجاوز قرار گرفته به اندازه تصویرش به عنوان یک زن بی‌بندوبار مشروعیت ندارد»^{۱۸}. همان‌طور که لیرنر می‌گوید «اسطوره متجاوز سیاهپوست زن سفیدپوست، همزاد اسطوره زن بدکاره سیاهپوست است. هر دو آن‌ها توجیهی برای ادامه استثمار مردان و زنان سیاهپوست است»^{۱۹}.

برون میلر در بازتولید فرض‌های نژادپرستانه درباره تجاوز و شکست دادن مبارزه با این مفروضات تنها نبود. دیویس قویاً به فمینیست‌های سفیدپوست دهه ۷۰ انتقاد می‌کند و معتقد است آن‌ها از ادغام تحلیل‌های نژادپرستی با تئوری و پراتیک‌شان غافل بوده‌اند. او می‌گوید: «تنها تعداد کمی از نظریه‌پردازان فمینیست طی جنبش‌های ضدتجاوز معاصر موقعیتی را که زنان سیاهپوست به عنوان قربانیان تجاوز در آنند، تحلیل کرده‌اند. این گره‌های تاریخی زمانی در حدی وسیع شناخته شد که در آن زنان سیاهپوست (که به وسیله مردان سفیدپوست مورد خشونت و آزار قرار می‌گرفتند) و مردان سیاهپوست (که به خاطر اتهام تجاوز کشته یا معلول می‌شدند) به هم پیوند خوردند»^{۲۰}.

فمینیسم سیاه‌چپ‌گرا به عنوان سیاست فراگیر^{۲۱}

این مقاله تلاش می‌کند نشان دهد زنان فمینیست سیاهپوست از زمان برده‌داری سنت سیاسی متمایزی را در پیش گرفته‌اند که این سیاست بر اساس تحلیل‌های سیماتیکی از به‌هم‌پیوستگی ستم نژادی، جنسیتی و طبقاتی است. فمینیست‌های سیاه و دیگر فمینیست‌های رنگین‌پوست از دهه ۷۰ در ایالات متحده مسائل را بر این اساس تحلیل کردند و رویکردشان را، برای دستیابی به یک ستراتیژی مناسب که با تمام اشکال ستم مبارزه مشترک می‌کند، بسط و گسترش دادند.

در سال‌های دهه ۶۰ فمینیست‌های سیاه-همراه با دیگر فمینیست‌های رنگین‌پوست و لاتین-منتقد جنبش‌های فمینیستی عمدتاً سفیدپوست و جنبش‌های ضدنژادپرستی بودند. نقد آن‌ها بر جنبش‌های فمینیستی به خاطر نژادپرستی آن‌ها و

¹⁵ Ibid., 175

¹⁶ Ibid., 24

¹⁷ Ibid., 176

¹⁸ Lydia Sargent, ed, *Women and Revolution: A Discussion of the Unhappy Marriage of Marxism and Feminism* (Cambridge, Mass.: South End Press, 1981), 94

¹⁹ Quoted in Davis, 174

²⁰ Ibid., 173

²¹ politics of inclusion

نقدشان بر جنبش‌های ضدنژادپرستی به خاطر تبعیض جنسیتی آنها بود و معتقد بودند ساختار جداگانه آنها به‌گونه‌ایست که تنها می‌توانند ستمی را که متوجه‌شان است در دستور کار خود قرار دهند و هنگامی‌که به‌درستی از ایده تفاوت‌های طبقاتی و نژادی زنان دفاع می‌کردند اما این سازمان‌ها در درون خود به همین‌صورت عمل می‌کردند زیرا این تفاوت‌ها به صورت گسترده‌ای توسط بسیاری از زنان جنبش در آن زمان کتمان می‌شد و یا نادیده گرفته می‌شد. در نتیجه زنان سیاه‌پوست و رنگین‌پوست در تئوری و پراکتیک حضور نداشتند.

در عین حال هدف نهایی جداکردن موقت بیش‌تر سیاه‌پوستان چپ‌گرا و دیگر فمینیست‌های رنگین‌پوست تا زمانی که درک شوند نبود. بیش‌تر باربارا اسمیت رویکردی همه‌جانبه را برای مبارزه با ستم‌های چندگانه متصور شد و آغاز آن را ائتلافی بر سر مبارزه با ستم‌هایی مشخص دانست. او در ۱۹۸۳ گفت: «بیش‌رترین بخش‌های جنبش زنان که شامل زنان رادیکال سفیدپوست می‌شود باید مسائل مربوط به نژادپرستی و بسیاری موارد دیگر را جدی‌تر بررسی کنند»^{۲۲}. فمینیست آسیایی-امریکائی مرلی وو (Merle Woo) به صراحت تأکید می‌کند: «امروزه من حتا احساس صدمه بیش‌تری می‌کنم وقتی می‌فهمم چقدر از مردم، چه تعداد زیادی از مردم به خاطر نژادپرستی و آزار جنسی، نمی‌توانند میزان قدرتی را که به خاطر عدم پیوستگی از دست می‌دهیم، درک کنند». همه زنان سفیدپوست نژادپرست نیستند و همه مردان آسیایی-امریکائی آزاردهنده جنسی نیستند و تغییرات قابل مشاهده‌ای موجود است. تغییراتی که محسوس، واقعی و مثبت‌اند»^{۲۳}.

هدف اینترسکشنالیته (نظریه تلافی) در سنت فمینیست‌های سیاه‌پوست ساختن جنبشی مقاوم برای رهائی زنان بوده‌است که نماینده خواست‌های تمام زنان باشد. باربارا اسمیت تصور و تعریف خود را از فمینیسم در ۱۹۸۴ توضیح داد: «همیشه آرزو می‌کردم این سخن را بسط دهم که یک جنبش که متعهد به مبارزه با تبعیض جنسیتی، نژادی و اقتصادی و هتروسکسیستیست، در زمانی که با میلیتاریسم و بحران ویرانی هسته‌ای قریب‌الوقوع مقابله می‌کند، اگر توجهی به مقابله با امپریالیسم، یهودی‌ستیزی و ستم‌هایی که بر ناتوانان جسمی (پیر و جوان) نداشته باشد، دچار کوتاه‌بینی شده‌است»^{۲۴}.

این رویکرد نه تنها به مبارزه علیه تبعیض و ستم کمک می‌کند بلکه تئوری و پراکتیک مارکسیستی را مستحکم‌تر می‌کند. این تئوری نه تنها به دنبال متحدکردن کسانیست که مورد استثمار قرار می‌گیرند بلکه می‌خواهد کسانی را که در سیستم سرمایه‌داری ستم می‌کشند تحت یک جنبش برای رهائی تمام بشر متحد کند. رویکرد فمینیسم سیاه که قبلاً توضیح دادیم تعابیر معروف لنین را در «چه باید کرد؟» بسط می‌دهد: «آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی حقیقی سیاسی باشد تا زمانی‌که این کارگران آموزش ببینند که به انواع ظلم‌ها، ستم‌ها، خشونت‌ها و سوءاستفاده‌ها عکس‌العمل نشان دهند و اهمیت ندهند چه طبقه‌ای تحت تأثیر این مقوله‌هاست. این آگاهی زمانی به دست می‌آید که آنها از نظرگاهی سوسیال دموکراتیک عکس‌العمل نشان دهند، نه نظرگاهی دیگر»^{۲۵}.

کلکتیو رودخانه کومباهی که شاید بتوان آنرا خودآگاه‌ترین سازمان چپ‌گرا در فمینیست‌های سیاه دهه ۷۰ نامید، پابندی خود را به سوسیالیسم و ضدامپریالیست بودن اعلام کرد و به‌حق برای توجه بیش‌تر به مقوله ستم به استدلال پرداخت: «ما باور داریم که آزادی همه مردم تحت ستم همان‌طور که مستلزم نابودی پدرسالاریست، مستلزم نابودی سیستم‌های سیاسی-اقتصادی سرمایه‌داری و امپریالیسم نیز هست. ما سوسیالیست هستیم چون باور داریم باید به نفع کسانی که کار

²² Smith, op cit., xxxi

²³ Moraga and Anzaldúa, The Bridge Called My Back, 146

²⁴ Smith, Home Girls, 257-58

²⁵ Vladimir Ilyich Lenin, "What Is To Be Done? Burning Questions of our Movement," Lenin's Collected Works Vol. 5 (Moscow: Progress Publishers, 1973), 412. Available online at www.marxists.org/archive/lenin/works/1901/witbd/iii.htm.

و تولید می کنند سازماندهی کنیم، نه برای منفعتِ رئیس‌ها. منابع مادی باید میان تمام کسانی که آن را تولید می‌کنند، تقسیم شود. ما همچنین باور داریم یک انقلاب سوسیالیستی که فمینیست و ضدنژادپرست نباشد، نمی‌تواند آزادی ما را تضمین کند. گرچه ما با تئوری مارکس که در روابطِ خاص اقتصادی که او تحلیل کرد موافقتِ بنیادی داریم اما می‌دانیم که تحلیل‌های او برای فهم شرایط اقتصادی خاص ما زنان سیاه‌پوست باید بیش‌تر بسط پیدا کند»²⁶.

در عین حال اینترسکشنالیته (نظریه تلاقی) نمی‌تواند جایگزین مارکسیسم شود و فمینیست‌های سیاه هیچ‌گاه این‌گونه عمل نکرده‌اند. اینترسکشنالیته (نظریه تلاقی) مفهومیست برای فهم مقوله ستم، نه برای فهم استثمار. حتا مفهوم طبقه که مرتباً استفاده می‌شود جنبه‌های نخبه‌گرایانه و برتربینانه ایجادکننده ستم را توضیح می‌دهد. بیش‌تر فمینیست‌های سیاه به ریشه‌های سیستماتیک نژادپرستی و تبعیض جنسیتی اذعان دارند اما بسیار کمتر از مارکسیست‌ها روابط بین سیستم استثمار و ستم را در مفاهیم‌شان جای می‌دهند.

مارکسیسم امری ضروریست زیرا چهارچوبی را برای فهم رابطه بین ستم و استثمار فراهم می‌کند (ستم به‌عنوان برآمده سیستم استثمار طبقاتی). همچنین ستراتیژی خود را براساس ایجاد شرایط مادی و اجتماعی تعریف می‌کند که پایان‌دادن به هر دو مقوله ستم و استثمار را ممکن می‌سازد. منتقدان مارکسیسم این چهارچوب را از منظر «تقلیل‌گرایی اقتصادی» مارکس دارای اعتبار نمی‌دانند.

مارتا گیمنز (Martha Gimenez) به عنوان یک مارکسیست-فمینیست پاسخ می‌دهد: «استدلال این‌که طبقه مفهومی بنیادیست به معنای تقلیل جنسیت و نژاد به مفهوم طبقه نیست بلکه زمینه‌های اساسی و شناخته‌نشده قدرت را- که ریشه وقایعی است که در کنش اجتماعی زمینه‌های اینترسکشنالیته (نظریه تلاقی) رخ می‌دهد- سلطه طبقاتی می‌داند»²⁷. طبقه کارگر پتانسیل رهبری مبارزه کسانی را که تحت بی‌عدالتی و ستم هستند در دست‌ان خود دارد. و علت این مسأله در این است که هر دو مقوله استثمار و ستم ریشه در سرمایه‌داری دارند. استثمار رویه‌ایست که بر طبقه حاکم ارزش اضافی ناشی از کار کارگر را می‌رباید. فرم‌های گوناگون ستم نقشی اساسی در حفظ سلطه اقلیتی کوچک بر اکثریتی بزرگ بازی می‌کند. در همه موارد دشمن یکتا و مشابه است.

مبارزه طبقاتی به آموزش کارگران کمک می‌کند و گاهی خیلی سریع با ایده‌های ارتجاعی و غرض‌ورزانه که کارگران را از هم جدا می‌کند به مبارزه برمی‌خیزد. وقتی کارگران علیه سرمایه و عوامل سرکوبش (پولیس) شورش می‌کنند، طبیعت طبقاتی جامعه به سرعت روشن می‌شود. نژادپرستی، تبعیض جنسیتی، یا ایده‌های هوموفوبیایی که در تمام طول زندگی ترویج داده می‌شوند، می‌توانند در چند روز توسط امواج شورش توده‌ای محو شوند. منظره صدها پولیس که برای حفاظت از سود اربابان به صف شده‌اند درباره طبیعت طبقاتی جامعه را در وضعیت سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

همچنین پروسه مبارزه حقیقتی دیگر از لایه‌های پنهان ایدئولوژی طبقه حاکم را نشان می‌دهد. طبقه‌ای که تولیدکننده کالاها و خدماتی‌اند که سرمایه‌داری را در حرکت نگه‌دارد. کارگران این توانایی را دارند که سیستم را با شورش توده‌ای خاموش کنند. کارگران نه تنها نیروی از بین بردن این سیستم را دارند بلکه می‌توانند آن را با یک جامعه سوسیالیستی جای‌گزین کنند، جامعه‌ای که اساس آن مالکیت همگانی ابزار تولید باشد. اگرچه دیگر گروه‌های اجتماعی هم تحت ستم قرار دارند اما تنها طبقه کارگر قدرت عینی تغییر سیستم را دارد.

این‌ها دلایل اساسی استدلال مارکس است که بر اساس آن سرمایه‌داری گورکن‌های خود را در طبقه کارگر به‌وجود می‌آورد. اما وقتی مارکس طبقه کارگر را به عنوان عاملی برای تغییرات انقلابی تعریف می‌کند در حقیقت او پتانسیل تاریخی این طبقه را شرح می‌دهد و از پیش نتیجه‌گیری نمی‌کند. این مسأله‌های کلیدی برای فهم سخنان لنین است که

²⁶ Combahee River Collective

²⁷ Martha Gimenez, "Marxism and Class, Gender and Race: Rethinking the Trilogy," *Race, Gender & Class* (2001: Vol. 8, No. 2), 22-33. Available online at www.colorado.edu/Sociology/gimenez/work/cgr.html.

اشاره کردیم. مفهوم کلی لنینیستی حزب پیش‌رو در فهم این مسأله نهفته است که نبرد ایده‌ها باید به عنوان مبارزه‌ای درون جنبش طبقه کارگر باشد. کارگرانی که آلترناتیو سوسیالیستی را به دست می‌آورند و حزبی انقلابی را سازمان‌دهی می‌کنند می‌توانند بقیه کارگران را از سلطه طبقاتی ایدئولوژی حاکم برهاند و جایگزینی جهان‌شمول را تدارک ببینند. اینترسگشنالیته (نظریه تلاقی) به عنوان مفهومی که به تئوری مارکسیستی اضافه می‌شود می‌تواند راه را به سمت سطوح بالاتری از فهم طبیعت ستم هموار کند (فهمی که توسط مارکسیست‌های کلاسیک بسط پیدا کرده) و می‌تواند به مسیر ساخت اتحاد بین کسانی که در سیستم سرمایه‌داری تحت ستم و استثمارند کمک بیشتری کند و جنبشی متحدتر بسازد.